

راهبرد سیاسی - نظامی ایالات متحده آمریکا در آسیای مرکزی

پس از ۱۱ سپتامبر؛ هدف‌ها و چالش‌ها

محمدجعفر جوادی ارجمند*

دانشیار علوم سیاسی، دانشگاه تهران

صالح سلورزی زاده

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه اصفهان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۸/۱۱ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۰۷/۳۰)

چکیده

مقاله پیش رو به دنبال پاسخ‌دادن به این پرسش است که سیاست و راهبرد کلان و هدف‌های آمریکا از حضور نظامی در منطقه آسیای مرکزی پس از ۱۱ سپتامبر چیست و این راهبرد و هدف‌ها در منطقه با چه موانع و چالش‌هایی روبه‌رو است؟ در پاسخ می‌توان گفت که منطقه آسیای مرکزی برای آمریکا اهمیت بالایی ژئوپلیتیکی دارد؛ به این شکل که استقرار آمریکا در آسیای مرکزی می‌تواند ضمن مبارزه مستقیم با تروریسم و استفاده از منابع انرژی منطقه، از یک سو به گسترش نفوذ این کشور و از سوی دیگر به کنترل و مقابله با نفوذ رقبای سنتی‌اش همچون روسیه و چین منجر شود. البته میزان موفقیت این راهبردها و هدف‌ها به چگونگی مواجهه آمریکا با چالش‌هایی همچون وضعیت جغرافیایی منطقه، افراطی‌گری اسلامی و تروریسم و رقبای منطقه‌ای همچون روسیه و چین بستگی دارد. راهبرد اصلی و همیشگی آمریکا حضور در مناطق راهبردی جهان و جلوگیری از سلطه قدرت‌های رقیب این کشور چون روسیه و چین بوده است. در ارتباط با منطقه آسیای مرکزی حضور آمریکا در دوره بوش و اواما بررسی شده است. راهبرد کلان هر دو رئیس‌جمهور در راستای همان هدف همیشگی ایالات متحده یعنی حضور در مناطق با اهمیت بوده است؛ اما تاکتیک‌ها با توجه به مقتضیات زمانی تفاوت داشته است. در دوره بوش و بعد از رخداد یازده سپتامبر به علت وجود تهدیدهای مستقیم علیه آمریکا، ابزار و تاکتیک از نوع سخت و حضور نظامی بوده است؛ اما در دوره اواما به دلیل برطرف شدن نسبی تهدیدها، تاکتیک‌ها به حضور نرم و استفاده از قدرت هوشمند تغییر یافته‌اند.

کلیدواژه‌ها

آسیای مرکزی، افراطی‌گری، آمریکا، پایگاه نظامی، تروریسم.

مقدمه

به دنبال فروپاشی اتحاد شوروی و در پی ایجاد خلأ ژئوپلیتیکی پیرامون روسیه، و توجه رهبران مسکو به مسائل داخلی فدراسیون روسیه به عنوان مباحث محوری و اساسی خود، بار دیگر با حضور بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی رقابتی جدید در این منطقه آغاز شد. اصطلاح «بازی بزرگ جدید»^۱ برای توصیف ابعاد و عمق این رویارویی‌ها به کار گرفته شد (کولای، ۱۳۸۴: ۱۱-۱۰). در این میان، ایالات متحده آمریکا به عنوان تنها ابرقدرت باقی مانده پس از جنگ سرد هرگز نمی‌توانست نسبت به این خلأ ژئوپلیتیکی بی‌تفاوت بماند و گسترش نفوذ خود در این منطقه را شروع کرد. این مسئله پس از رویداد ۱۱ سپتامبر و ایجاد توجیه لازم به بهانه جنگ علیه تروریسم، فرصت حضور مستقیم سیاسی - نظامی در منطقه را در اختیار آمریکا قرار داد.

با این مقدمه، نوشتار پیش رو به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که سیاست و راهبرد کلان و هدف‌های آمریکا از حضور نظامی در منطقه آسیای مرکزی پس از ۱۱ سپتامبر چیست و این راهبرد و هدف‌ها با چه مانع‌ها و چالش‌هایی در منطقه روبه‌رو است؟ در پاسخ می‌توان گفت که منطقه آسیای مرکزی برای آمریکا اهمیت بالایی ژئوپلیتیکی دارد؛ به این شکل که استقرار آمریکا در آسیای مرکزی می‌تواند ضمن مبارزه مستقیم با تروریسم و استفاده از منابع انرژی منطقه، از یک سو به گسترش نفوذ این کشور و از سوی دیگر به کنترل و مقابله با نفوذ رقبای سنتی‌اش همچون روسیه و چین منجر شود. البته میزان موفقیت این راهبرد و هدف‌ها به چگونگی رویارویی آمریکا با چالش‌هایی همچون وضعیت جغرافیایی منطقه، افراطی‌گری اسلامی و تروریسم و رقبای منطقه‌ای همچون روسیه و چین بستگی دارد.

چارچوب نظری: واقع‌گرایی تهاجمی

واقع‌گرایی تهاجمی^۲ دستگاه فکری خود را براساس آموزه‌ها و مفروض‌های واقع‌گرایی بنیان نهاده است. پیروان این مکتب ضمن اینکه در چارچوب‌های واقع‌گرایی، دولت‌ها را به عنوان بازیگران اصلی صحنه روابط بین‌الملل به رسمیت می‌شناسند، بر این باورند که این قدرت‌های بزرگ هستند که سیاست‌های بین‌الملل را شکل می‌دهند و در تأثیرگذاری بر سیستم بین‌المللی، برون‌دادهای قدرت‌های بزرگ تعیین‌کننده هستند (Labs, 1997: 5). از نظر مرشایمر سرنوشت تمامی دولت‌ها اعم از قدرت‌های بزرگ و کوچک، در اساس، به وسیله تصمیم‌ها و اقدام‌های

1. New Great Game
2. Offensive Realism

دولت‌هایی تعیین می‌شود که بیشترین توانایی‌ها را دارند (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۲۴). سه ویژگی سیستم بین‌المللی به همراه ترکیبی از ترس دولت‌ها نسبت به یکدیگر وضعیت‌های زیر را موجب می‌شوند: الف) نبود اقتدار مرکزی؛ ب) دولت‌ها همیشه از ظرفیت‌ها و توانایی‌های نظامی تهاجمی برخوردارند؛ و ج) دولت‌ها هرگز نمی‌توانند نسبت به اهداف و نیت‌های دیگران اطمینان داشته باشند. بدین دلایل، قدرتمندی بیشتر در برابر دیگر رقبای، شانس و اقبال قدرت‌های بزرگ را برای بقا افزایش می‌دهد (مرشایمر، ۱۳۸۸: ۳). از مؤلفه‌های مثبت این نظریه می‌توان به کاربردی بودن آن در تحلیل سیاست خارجی کشورها اشاره کرد؛ زیرا برخلاف نظریه واقع‌گرایی و نواقعی‌گرایی در کنار تحلیل ساختاری به مؤلفه‌های دیگری همچون ساختار دولت و فهم رهبران از نظام بین‌الملل نیز تکیه دارد. به هر حال، تلاش آمریکا برای نفوذ در منطقه آسیای مرکزی - همان‌گونه که در ادامه پژوهش به آن اشاره خواهیم کرد - با دو هدف اصلی پیشینه‌سازی قدرت خود و کنترل نفوذ رقبای جهانی خود یعنی چین و روسیه در منطقه صورت می‌پذیرد که به‌خوبی با مؤلفه‌های مورد نظر واقع‌گرایی تهاجمی هم‌خوانی دارد.

راهبرد و هدف‌های آمریکا در آسیای مرکزی

رخداد‌های تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بزرگ‌ترین ضربه را بر پیکره نظریه بازدارندگی وارد کرد و تردیدها را در مورد کارایی این نظریه در مقابله با تهدیدهای نامتقارن^۱، چندوجهی و رو به رشد قرن بیست و یکم (مانند تروریسم) بالا برد. از نگاه استراتژیست‌های آمریکایی، در دوران پس از جنگ سرد واقع‌گرایی تدافعی توصیه‌های هنجاری و عملی خود را از دست داد و ابزارهایی مانند توازن قوا، بازدارندگی و سد نفوذ دیگر کاربرد چندانی ندارند (Laruelle, 2012: 5). این تغییر جهت در راهبرد امنیتی ایالات متحده نشان‌دهنده جایگزینی واقع‌گرایی تهاجمی به‌جای واقع‌گرایی تدافعی^۲ به‌عنوان مبنای نظری رفتار امنیتی این کشور در جهان است. واقع‌گرایان تهاجمی با مطرح کردن بحث بروز تهدیدهای نامتقارن و تهدیدهای جدیدی مانند تروریسم و دستیابی کشورهای چپ‌گرا شمالی به سلاح هسته‌ای نظریه بازدارندگی^۳ را به‌عنوان یک نظریه دفاعی، بدون کارآمدی لازم برای مقابله با تهدیدهای عصر جدید دانسته و به‌جای آن بر راهبرد جنگ پیش‌دستانه^۴ تأکید می‌کنند که بسیار مورد استقبال جرج بوش رئیس جمهوری آمریکا قرار گرفت (Hynek, 2010: 435). پیاده‌کردن این راهبرد مستلزم حضور

1. Asymmetric Threats
2. Defensive Realism
3. Deterrence Theory
4. Pre-emptive Strike Strategy

مستقیم آمریکا در مناطق حساس جهان از جمله آسیای مرکزی بود که جنگ علیه طالبان مقدمات آن را فراهم کرد.

برای فهم اهمیت و جایگاه آسیای مرکزی در سیاست خارجی آمریکا کافی است که بدانیم این منطقه با چهار منطقه مهم جهان هم‌مرز است: از شمال با روسیه، از شرق با چین، از جنوب غربی با خاورمیانه و از جنوب با هند و پاکستان. هر یک از این مناطق خود، برای ایالات متحده اهمیت زیادی دارند. آسیای مرکزی به اندازه مرزهای آمریکا با کانادا، با روسیه و چین مرز دارد. خطوط مرزی مهمی با ایران و افغانستان دارد. به هند نزدیک است و تنها به واسطه افغانستان، از پاکستان دور است. ترکیبی از این عوامل، بیانگر این است که منطقه آسیای مرکزی اهمیت بالای ژئوپلیتیکی برای آمریکا دارد. در واقع، منطقه آسیای مرکزی برای آمریکا بسیار مهم‌تر از آن است که به خودش واگذاشته شود یا اینکه آمریکا اجازه بدهد که روسیه و چین آن را اداره کنند (Rywwin, 2011: 223). اگرچه در راهبرد آمریکا برای آسیای مرکزی هدف‌های همچون مبارزه با تروریسم، جلوگیری از ظهور سلاح‌های کشتار جمعی، تأمین و امنیت انتقال انرژی، توسعه سیاسی و اقتصادی، مقابله با اسلام سیاسی و افراطی‌گری، گسترش دموکراسی و جلوگیری از تنش‌های قومی آمده است، اما موضوعی که بیش از هر چیزی این منطقه را برای ایالات متحده مهم کرده است مجاورت این منطقه با روسیه و چین و تا حدودی ایران است.

از نظر برژینسکی مشاور امنیتی وقت رئیس‌جمهور آمریکا لازمه حفظ برتری آمریکا در آسیای مرکزی این است که موازنه قوا در آنجا حفظ شود و از قدرت یا قدرت‌های که بتوانند بر سیاست آمریکا تأثیر بگذارند جلوگیری شود (امیدوارنیا، ۱۳۸۳: ۴). مهم‌ترین هدف آمریکا در آسیای مرکزی، افزایش حضور و نفوذ سیاسی، اقتصادی و امنیتی درازمدت در منطقه و مقابله با نیروهایی است که در راستای منافع آمریکا قرار ندارند. در واقع، آمریکا با ورود به حیطه خلوت روسیه و حضور در منطقه، در پی آن است که از شکل‌گیری پیمان‌ها و اتحادیه‌های نظامی در منطقه جلوگیری کند و به بهانه‌های مختلف از جمله مبارزه با تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی و مبارزه با بنیادگرایی از راه اقدام‌های یک‌جانبه، نظم سیاسی مدنظر خود را برای تأمین منافع ملی عملی سازد (رفیع و دیگران، ۸۸-۱۳۸۷: ۶۳). سیاست جلوگیری از احیای امپراتوری اتحاد شوروی در شکل جدید در منطقه آسیای مرکزی، همواره از موضوع‌های مهم و اولویت‌های امنیتی آمریکا در منطقه بوده است. تمام دولت‌های آمریکا در طول دو دهه گذشته تلاش کرده‌اند تا مانع از این بشوند که روسیه بار دیگر آسیای مرکزی را در سیطره نفوذ خود قرار دهد. این سیاست به دنبال قطع روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشورهای منطقه با روسیه نبوده است، اما تلاش کرده تا از کنترل روسیه

به‌گونه‌ای که استقلال کشورهای آسیای مرکزی را محدود کند، جلوگیری کند (Rywkin, 2011: 224).

علاوه بر روسیه، چین نیز در دو دهه اخیر گسترش مناسبات و نفوذ خود در منطقه آسیای مرکزی را در دستور کار خود قرار داده است. از آن پس، به‌دلیل نیاز فزاینده چین به انرژی از یک سو و منابع عظیم انرژی در آسیای مرکزی، نفوذ چین در منطقه افزایش یافته است. خطوط انرژی چین و قزاقستان از خاک هیچ کشوری نمی‌گذرد و هم‌جواری چین با آسیای مرکزی یک عامل مهم برای گسترش نفوذ این کشور در منطقه بوده است. نفوذ چین و روسیه در منطقه آسیای مرکزی بیش از هر چیز از راه سازمان همکاری شانگهای^۱، که ابزاری برای سازگاری منافع چین و روسیه به‌شمار می‌رود، در حال افزایش است. روسیه و چین هر دو منافع فراوان و گاه مشترک در کاهش حضور و نفوذ نظامی آمریکا در منطقه دارند. در مقابل، آمریکا نیز سازمان همکاری شانگهای را به‌عنوان مانعی برای منافع خود تلقی می‌کند و این سازمان را به‌عنوان یک حصار ژئوپلیتیکی در مقابل گسترش نفوذ آمریکا در منطقه می‌نگرد (Kurečić, 2010: 35).

با توجه به اهمیت فزاینده منطقه آسیای مرکزی، ایران نیز تلاش می‌کند تا در آینده نقش فعال‌تری در این منطقه بازی کند. این موضوع مسئله‌ای است که آمریکا از آن نگران است و به‌دنبال خنثی کردن برنامه‌های ایران برای گسترش نفوذ خود در منطقه آسیای مرکزی است. آمریکا تلاش می‌کند تا با ساختن «راه ابریشم جدید»^۲ ضمن تضمین تداوم انتقال انرژی آسیای مرکزی به نقاط مختلف جهان، افغانستان را در مبادلات اقتصادی منطقه درگیر کند؛ اما این کشور تمام تلاش خود را انجام داده است تا ایران را در جاده ابریشم جدید حذف کند تا به این شکل ضمن کم‌اهمیت کردن موقعیت جغرافیایی ایران و مقابله با نفوذ منطقه‌ای آن، این کشور را در انزوای بیشتری قرار دهد (Shelala II and Others, 2012: 23). اگرچه در ابتدا مبارزه با تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی، توسعه سیاسی- اقتصادی و گسترش دموکراسی و همچنین جلوگیری از اسلام سیاسی و افراطی‌گری اولویت اصلی آمریکا در منطقه و عامل توجیه حضور این کشور در آسیای مرکزی بود؛ اما به تدریج مقابله با نفوذ روسیه و چین و انزوای هر چه بیشتر ایران به اولویت اصلی آمریکا در منطقه تبدیل شد (Blank, 2008: 73).

-
1. Shanghai Cooperation Organization (SCO)
 2. The New Silk Road

حضور آمریکا در آسیای مرکزی پس از ۱۱ سپتامبر

حضور آمریکا در آسیای مرکزی پس از ۱۱ سپتامبر دو دوره بوش و اوباما را در برمی‌گیرد که اگرچه از نظر تاکتیک‌ها و سیاست‌های اجرایی متفاوت به نظر می‌رسند؛ اما هر دو همان راهبرد و هدف‌های کلانی را دارند که در بخش پیشین به آن‌ها اشاره داشتیم. در واقع، با وجود سیاست همسان یعنی حضور بلندمدت آمریکا برای نفوذ در منطقه و کنترل رقبای خود، دوره بوش متأثر از جنگ با تروریسم بیشتر بر حضور نظامی مستقیم و نظامی‌گری معطوف بوده است در حالی که دوران اوباما بر کاهش نظامی‌گری و ایجاد زیرساخت‌ها برای تحکیم روابط همه‌جانبه متمرکز شده است. سیاست راهبردی ایالات متحده در آسیای مرکزی در دوره بوش این بود که تا حد زیادی روابط خود را با پنج کشور آسیای مرکزی برای جلوگیری از تبدیل شدن این منطقه به پایگاهی برای تروریسم بالا ببرد. بنابراین، آمریکا در این دوره سیاست نظامی‌گری را در آسیای مرکزی در پیش گرفت و کمتر به توسعه جامعه مدنی این کشورها توجه داشت. پس از رویداد ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده به کشورهای آسیای مرکزی به عنوان بخش مهمی از منافع دفاع راهبردی آمریکا در آسیای جنوبی و خاورمیانه نگاه کرده است. دولت بوش باهدف تضمین حمایت و استفاده از پایگاه‌های این کشور در منطقه آسیای مرکزی، به صورت چشمگیری کمک‌های امنیتی به پنج کشور این حوزه را افزایش داد. در همین راستا، پایگاه کارشی خان‌آباد در ازبکستان، بزرگ‌ترین دریافت‌کننده کمک‌های امنیتی آمریکا بود. به هر صورت، توجه دولت بوش به نظامی‌گری در منطقه و بی‌توجهی به توسعه دموکراسی و حقوق بشر سبب شد که بسیاری به سیاست‌های امنیتی - نظامی آمریکا در این منطقه انتقاد کنند (Yang, 2008: 343).

درواقع، از سال ۲۰۰۱ به این سو، عملیات نظامی در افغانستان نیروی محرک برای افزایش دخالت ایالات متحده در آسیای مرکزی بوده است. علاوه بر این، همکاری با دیگر کشورهای منطقه در «جنگ جهانی علیه ترور»، حضور آمریکا در آسیای مرکزی را تقویت کرده است (Mankoff, 2013: 16). در نتیجه رخداد ۱۱ سپتامبر، ایالات متحده تا حد زیادی حضور خود را به صورت خاص در آسیای مرکزی گسترش داد. زیرا آسیای مرکزی خود را در «خط مقدم عملیات آزادی پایدار» در افغانستان می‌دانست (Burghart, 2007: 10). در همین زمینه، در ۵ اکتبر ۲۰۰۱ آمریکا پایگاه نظامی خان‌آباد را در جنوب غربی ازبکستان و در دسامبر همان سال پایگاه دیگری با نام ماناس خارج از بیشکک پایتخت قرقیزستان تأسیس کرد. علاوه بر استفاده از قابلیت‌های این دو کشور، قزاقستان پیشنهاد استفاده از دو پایگاه هوایی در قلمرو خود در

چیمکنت^۱ و لوگووی^۲ را به آمریکا داد. نقاطی از کشور تاجیکستان نیز برای سوخت‌گیری ضروری و فوری تعیین شد (Cornell, 2004: 241).

ازبکستان با رهبری رئیس‌جمهور خود اسلام کریم‌اف، نخستین کشور از مجموعه کشورهای آسیای مرکزی بود که در اکتبر ۲۰۰۱ برای در اختیار گذاردن پایگاه نظامی به آمریکا در جنگ علیه تروریسم متعهد شد. بلافاصله پس از امضای قرارداد در اکتبر ۲۰۰۱، نیروهای نظامی ایالات متحده شروع به ورود در پایگاه هوایی خان‌آباد، واقع در حدود ۱۰۰ کیلومتری شمال مرز افغانستان کردند. از این رو، تنها سه هفته پس از حملات ۱۱ سپتامبر، هواپیماهای حمل‌ونقل ایالات متحده برای پشتیبانی از عملیات آزادی پایدار و مبارزه برای از بین بردن القاعده و حذف طالبان در خان‌آباد فرود آمدند. این پایگاه به سبب نزدیکی به افغانستان و همچنین دسترسی به راه‌های حمل‌ونقل موقعیت بسیار خوبی داشت. به این ترتیب، خان‌آباد در اتحاد بین ایالات متحده و ازبکستان و همچنین در توافق‌نامه مشارکت راهبردی امضا شده میان دولت بوش و کریم‌اف نقش بسیار مهمی داشت. وقتی اتحاد راهبردی میان ایالات متحده و ازبکستان آغاز شد، مقامات آمریکایی تأکید کردند که این کشور در نظر دارد تا از امکانات پایگاه خان‌آباد تنها به صورت موقت استفاده کند و به هیچ وجه قصد اقامت دائم در این پایگاه را ندارد (Gleason, 2006: 50-51).

عملیات نیروهای آمریکایی در پایگاه کارشی خان‌آباد در ژوئن ۲۰۰۵ یعنی زمانی که مقامات ازبک عملیات پرواز در شب را ممنوع کردند، محدود شد. یک ماه بعد، ازبکستان از آمریکا درخواست کرد که در طول ۶ ماه، نیروهای خود را از این پایگاه خارج کند (Oliker and Shlapak, 2005: 40). بدین ترتیب، در سال ۲۰۰۵، پس از اختلاف بر سر پرداخت اجاره و انتقاد آمریکا از نقض حقوق بشر در ازبکستان در سرکوب شورش اندیجان به دست حکومت این کشور در اوایل همان سال، ازبکستان آمریکایی‌ها را به خروج از خان‌آباد مجبور کرد (Zenn, 2013: 20). در سال ۲۰۰۱، قرقیزستان به آمریکایی‌ها پیشنهاد کرد که از ماناس برای عملیات آزادی پایدار در افغانستان استفاده کنند (Clark-Sestak, 2003: 7). بعد از رویدادهای خونین سال ۲۰۱۰ در قرقیزستان، نخستین انتخابات ریاست جمهوری روز ۳۰ اکتبر ۲۰۱۱ در این کشور برگزار شد و آلمازبک آتامبایف که پیش از این سمت نخست‌وزیری این کشور را برعهده داشت، با به دست آوردن بیش از ۶۰ درصد آرا پیروز شد. وی از همان ابتدا اعلام کرد که باید نیروهای آمریکایی مستقر در این کشور پس از پایان زمان مأموریت خود این کشور را ترک کنند و با آنکه بیشکک به قرارداد کنونی اجاره پایگاه تا ژوئیه ۲۰۱۴ (تیر - مرداد ۱۳۹۳) وفادار است؛ اما دیگر آن را تمدید نخواهد کرد (Kucera, 2012: 7). از سوی دیگر، افزایش

1. Shymkent
2. Lugovoy

حضور فیزیکی آمریکا با افزایش کمک‌های مالی به کشورهای آسیای مرکزی از سوی این کشور همراه بود.

در طول دهه گذشته، کمک‌های مالی ایالات متحده به کشورهای آسیای مرکزی مدام در حال افزایش بوده است. این کمک‌ها بیشتر بر روی تقویت نیروهای ویژه در آسیای مرکزی متمرکز داشته است. از وظایف اصلی نیروهای ویژه مبارزه با تهدیدهایی همچون گروه‌های تروریستی و قاچاقچیان مواد مخدر است (Kucera, 2012: 7). در قرقیزستان، اگرچه تعداد کمک‌های ارائه شده کمتر است؛ اما پرداخت‌های دیگری همچون هزینه‌های فرود (۷۰۰ هزار دلار برای هر پرواز در داخل و خارج از ماناس) پرداخت شد. بسیاری از این کمک‌ها برای مقابله با تهدیدهای تازه درک شده مانند تروریسم، تمرکز بر زمینه‌هایی همچون امنیت مرزی، تلاش‌های ضدگسترش سلاح‌های هسته‌ای و مبارزه با مواد مخدر طراحی شده بود (Berman, 2004: 3).

عده‌ای بر این باورند که با نزدیک شدن به پایان عملیات در افغانستان و خروج نیروهای آمریکایی از این کشور، نقش آسیای مرکزی نیز در سیاست خارجی آمریکا کم‌رنگ می‌شود. شایان توجه اینکه، گرچه با پایان عملیات در افغانستان به شکل قابل ملاحظه‌ای از حضور مستقیم ایالات متحده در منطقه کاسته است؛ اما از اهمیت این منطقه برای این کشور نه تنها کاهش نیافته است، بلکه بیشتر نیز شده است. همان‌گونه که پیشتر نیز بیان شد، تروریسم، اجتناب از درگیری‌های منطقه‌ای، ایجاد اختلال در قاچاق مواد مخدر از مسیر آسیای مرکزی، مبارزه با افزایش تندروی مذهبی و تروریسم و جلوگیری از نفوذ چین، روسیه و ایران در منطقه از هدف‌هایی است که جایگاه آسیای مرکزی را همواره در سیاست خارجی آمریکا حفظ می‌کنند.

همچنین یکی دیگر از منافع مهم آمریکا در آسیای مرکزی حمایت از توسعه و تنوع مسیرهای عرضه منابع انرژی منطقه است (Mankoff, 2013: 17). اوپاما نیز با توجه به هدف‌های پایدار ایالات متحده در آسیای مرکزی، اما برخلاف بوش، ضمن کاهش نظامی‌گری و خروج تدریجی نیروها از منطقه، در سیاست عملی خود به توسعه و تحکیم روابط سیاسی-امنیتی با کشورهای منطقه و همچنین ایجاد زیرساخت‌هایی برای تأمین منافع آمریکا در این منطقه دست زده است. در این زمینه، نتایج به دست آمده از کنفرانس افغانستان در استانبول در سال ۲۰۱۲ نشان می‌دهد که کاخ سفید، با وجود خروج نیروهای نظامی خود در منطقه، نه تنها نمی‌خواهد که به تضعیف موقعیت خود در منطقه آسیای مرکزی بپردازد، بلکه به دنبال اطمینان از برتری ژئوپلیتیک طولانی مدت خود در آسیای مرکزی است. کارشناسان معتقدند که آمریکا تمایل دارد در شرایط به اصطلاح «بحران مدیریت» در منطقه باقی بماند. بنابراین، ایجاد زیرساخت‌های بلندمدت حمل و نقل و سرمایه‌گذاری اقتصادی به آمریکا این اجازه را می‌دهد

که در صورت اجبار، راحت‌تر نیروهای نظامی خود را به منطقه وارد یا از آن خارج کند (Patil and Dandekar, 2013: 10).

در راستای سیاست تحکیم روابط سیاسی و امنیتی با کشورهای منطقه در دوره اوباما، در اکتبر ۲۰۰۹ در واشنگتن، گفت‌وگوهای سیاسی میان ایالات متحده و ازبکستان، که در سال ۲۰۰۵ قطع شده بود، از سر گرفته شد. روند گسترش مشارکت ایالات متحده و ازبکستان پس از اینکه تاشکند عضویت خود را در سازمان پیمان امنیت جمعی تعلیق کرد، تشدید شده است. کریم‌اف در گفت‌وگوهای خود با مقامات ایالات متحده از تمایلش در برقراری روابط نزدیک‌تر با آمریکا به‌جای روسیه تأکید کرده است. بر این اساس، در اواخر سال ۲۰۱۱ واشنگتن از محدودیت کمک نظامی به ازبکستان که برای نزدیک به یک دهه به سبب نگرانی‌های حقوق بشری وضع کرده بود، کاست. در این گفت‌وگوها، کریم‌اف به در اختیار گرفتن تجهیزات نظامی سنگین آمریکایی مانند هلیکوپتر و زره‌پوش تمایل نشان داده است. در این زمینه، با نزدیک شدن به پایان مأموریت نظامی آمریکا در افغانستان تا سال ۲۰۱۴، این کشور در نظر دارد تا بخشی از تجهیزات فنی مورد استفاده در افغانستان را به ازبکستان منتقل کند و این تجهیزات بنا به برخی برآوردها تا ۱۰ میلیارد دلار است. ازبکستان می‌خواهد تا بیشتر این تجهیزات را به‌دست آورد (Garibov, 2013: 14).

همچنین رویکردی مشابه به‌وسیله ایالات متحده آمریکا در روابط دیپلماتیک خود با قرقیزستان دیده می‌شود. در مه ۲۰۱۰، واشنگتن به‌آرامی در مقابل ورود احتمالی این کشور به نیروهای حافظ صلح سازمان پیمان امنیت جمعی صحبت کرد. پایگاه نظامی ناتو در ماناس، در دسامبر ۲۰۱۱ وضعیت مرکز حمل‌ونقل دریافت کرد که تا دسامبر ۲۰۱۴ معتبر است. در ۱۳ مارس ۲۰۱۲، لئون پانتا وزیر دفاع آمریکا، در مورد استفاده واشنگتن از مرکز حمل‌ونقل در ماناس پس از سال ۲۰۱۴ صحبت کرد. وزارت دفاع قرقیزستان به این بیانیه واکنش مثبت نشان داد. همچنین در ۲۲ مه ۲۰۱۲، قرقیزستان در توافقی با ناتو امکان حمل‌ونقل کالاهای ناتو از مسیرهای زمینی از خاک خود به افغانستان را امضا کرد (Fenenko, 2012: 22). حتی ترکمنستان که در چارچوب سیاست «بی‌طرفی مثبت»^۱ به‌صورت رسمی موضع مداخله‌نکردن خود را حفظ کرد، به‌شکل غیررسمی اجازه استفاده از امکانات خود برای ارائه کمک‌های انسان‌دوستانه به افغانستان را صادر کرد. اگرچه ترکمنستان با ایالات متحده یا ناتو موافقت‌نامه حمل‌ونقل ندارد؛ اما هواپیماهای جنگی آمریکایی از سال ۲۰۰۲ به بعد، از فضای هوایی این کشور استفاده می‌کنند. همچنین شرکت‌های تجاری انواع اصلی سوخت و روان‌کننده‌ها را از

راه قلمروی ترکمنستان برای پایگاه‌های نظامی در افغانستان تأمین می‌کنند و پیمانکاران سوخت دولت آمریکا به صورت دوره‌ای و بدون مالیات از کشور ترکمنستان سوخت تهیه می‌کنند (Dunn, 2012: 17).

پیشرفت در روابط با ترکمنستان از پایان سال ۲۰۱۰ آشکار شد. در ۲ دسامبر ۲۰۱۱، رابرت بلیک و بردی محمداف رئیس جمهور ترکمنستان گفت‌وگوهایی در عشق‌آباد برگزار کردند. دو طرف در این نشست هدف خود را برای همکاری در مسائل امنیتی اعلام کردند (Feneko, 2012: 20). علاوه بر سیاست گسترش و تحکیم روابط سیاسی و امنیتی با کشورهای آسیای مرکزی، ایالات متحده با هدف ایجاد منافع پایدار و بلندمدت در منطقه دست به ایجاد زیرساخت‌هایی زده است. یکی از این اقدام‌های تأسیس شبکه توزیع شمالی^۱ است. شبکه توزیع شمالی برای اولین بار در سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۰۸ پس از گفت‌وگو میان ایالات متحده، کشورهای آسیای مرکزی و روسیه به عنوان مجموعه‌ای از مسیرها برای حمل و نقل منابع غیرمهلک آمریکا و ناتو به افغانستان- بدون نیاز به مسیر پاکستان و گذرگاه خیبر و قراردادن منابع پشتیبانی در معرض حملات طالبان و همچنین تأخیر زیاد به علت بسته شدن مسیرهای پاکستان- تأسیس شد. پس از رویداد سالالا در نوامبر ۲۰۱۱، که به کشته شدن ۲۴ سرباز و زخمی شدن ۱۳ سرباز پاکستانی در اثر حملات هوایی آمریکا منجر شد، پاکستان تمام خطوط تدارکاتی و پشتیبانی ناتو به افغانستان از راه عبور از قلمرو خود را بسته است. در این زمان، ازبکستان به شریک اصلی آسیای مرکزی واشنگتن تبدیل شده است (Garibov, 2013: 19).

بیشتر منابع شبکه توزیع شمالی از بخش دریای بالتیک ریگا واقع در لتونی بارگیری می‌شود. این منابع حدود ده روز از راه روسیه، قزاقستان و ازبکستان به وسیله راه آهن به داخل افغانستان حمل می‌شوند. مسیر دوم به شکل کامل روسیه را دور می‌زند. این مسیر از دریای سیاه بخش پوتی گرجستان شروع می‌شود و با عبور از جمهوری آذربایجان، دریای خزر، قزاقستان به جنوب ازبکستان ختم می‌شود (Trilling, 2011). بدیهی است که برتری‌های پولی و سیاسی مشارکت و میزبانی هر کشور در شبکه توزیع شمالی بسیار گسترده است. در نتیجه کشورهای آسیای مرکزی نقش بیشتری در این زمینه دارند. هزینه حمل و نقل یک کانتینر از راه شبکه توزیع شمالی به دلیل افزایش مسافت تقریباً به ۲/۵ برابر حمل و نقل از راه پاکستان رسیده است. در این مسیر شرایط سخت‌تر است و دولت‌های آسیای مرکزی از راه تعرفه‌هایی که وضع می‌کنند درآمد مناسبی را به دست می‌آورند (Lazarus, 2012: 12).

1. Northern Distribution Network

برای نیروهای نظامی آمریکا و ناتو در افغانستان اهمیت حیاتی شبکه توزیع شمالی بسیار افزایش یافته است. اولین محموله در ۱۴ مارس ۲۰۰۹ از این شبکه انتقال داده شد. یک سال بعد چیزی حدود ۳۵ درصد منابع نیروهای ناتو و آمریکا از این شبکه تأمین شد، این میزان در آوریل ۲۰۱۱ به ۵۰ درصد رسید. در گزارش کمیته روابط خارجی سنا در دسامبر ۲۰۱۱ آمده است که ۷۵ درصد از منابع نیروهای ایالات متحده در افغانستان از راه شبکه توزیع شمالی، پخش شده است و از زمانی که پاکستان مسیر جنوبی را در ۲۶ نوامبر ۲۰۱۱ به روی آمریکایی‌ها بسته است، مسیر شبکه توزیع شمالی در عمل ۱۰۰ درصد حمل منابع را به خود اختصاص داده است. وزارت امور خارجه آمریکا تخمین زده است که به صورت کلی در فاصله زمانی مارس ۲۰۰۹ تا ژوئن ۲۰۱۲ چیزی حدود ۸۵ هزار کانتینر کالا یعنی به صورت میانگین ۳۹۳ کانتینر در هفته از این مسیرها به افغانستان رسیده است (Lee, 2012: 11). درحالی که انگیزه ایجاد خطوط جدید عرضه در نیازهای فوری نظامی آمریکا نهفته است؛ اما ایجاد این شبکه برای پیشبرد هدف‌های راهبردی درازمدت در واشنگتن فرصتی منحصر به فرد ارائه می‌دهد. هدف دوم این طرح این است که برای گسترش مسیرهای عرضه و افزایش حضور آمریکا برای فعالیت اقتصادی پایدار در سراسر افغانستان و آسیای مرکزی اطمینان حاصل شود (Kuchins and Sanderson, 2013: 15).

زیرساخت مهم دیگر ایجاد جاده ابریشم جدید است. راهبرد جاده ابریشم جدید از جنبه‌های مهم برنامه ایالات متحده برای ترویج ثبات در آسیای مرکزی پس از خروج نیروهای آمریکایی و ناتو از افغانستان است. تمرکز این راهبرد بر برقراری مسیر حمل و نقل شمال- جنوب و گسترش تجارت میان هند و پاکستان از راه افغانستان با آسیای مرکزی است. همچنین راهبرد واشنگتن برای آسیای مرکزی پس از سال ۲۰۱۴ ایجاد راه‌های ارتباط در طول زیرساختی همچون شبکه توزیع شمالی و جاده ابریشم جدید باهدف بنیان نهادن پایه‌هایی برای روابط ساختارمند و بلندمدت در آسیای مرکزی برای دوران پس از خروج نظامی خود از منطقه است. در واقع، جاده ابریشم جدید به شکل انحصاری بر اجرای طرح‌های متمرکز اقتصادی سودآور برای غرب تمرکز دارد (Patil and Dandekar, 2013: 9).

همچنین راهبرد جاده ابریشم برای آمریکا مجموعه‌ای از ملاحظات ژئوپلیتیکی را در خود جای داده است. از زمانی که ایده تأسیس جاده ابریشم در دهه ۱۹۹۰ ظهور کرد، راهبرد آن بر روی ترویج تجارت بین آسیای مرکزی و متحدان ایالات متحده برای بالابردن حاکمیت دولت‌های منطقه و همچنین کاهش نفوذ چین و روسیه بر آنها بوده است. آمریکا همچنین تلاش می‌کند تا از مشارکت ایران در این طرح و روابط جدید تجاری آن جلوگیری کند. به شکل کلی می‌توان گفت که واشنگتن هدف‌های دوگانه‌ای در این طرح دارد: ایجاد

ثبات در آسیای مرکزی از راه همگرایی اقتصادی و محدودکردن نفوذ روسیه، چین و ایران در این منطقه (Mankoff, 2013: 21). باید در نظر داشت که اصرار آمریکا برای حذف ایران از همکاری‌های منطقه‌ای، منافع هند را برآورده نمی‌سازد. به‌کارگیری تحریم‌های واشنگتن علیه ایران و مخالفت با هرگونه تعامل کشورهای منطقه با این کشور، امنیت انرژی هند را که به‌شدت وابسته به منابع انرژی ایران است، تهدید می‌کند (Patil and Dandekar, 2013: 10).

یکی دیگر از این اقدام‌های زیرساختی طرح آسیای مرکزی، مبارزه با مواد مخدر (ارتش آمریکا) است. این طرح در ژوئن ۲۰۱۱ به‌وسیله‌ی دستگاه سیاست خارجی این کشور پیشنهاد شد که در واقع باهدف افزایش نقش کاخ سفید در پشتیبانی مالی و همچنین هماهنگی واحدهای ویژه‌ی پژوهشی و عملیاتی بخش‌های مبارز با مواد مخدر در هر یک از پنج جمهوری منطقه است. در این رابطه این ساختارها در کشورهای آسیای مرکزی با هدف درک و توجیه طرف آمریکایی باید اطلاعات خود را با آنان به اشتراک بگذارد و همچنین برای انجام عملیات مشترک مرزی در برابر قاچاقچیان مواد مخدر باید با ارتش ایالات متحده و آژانس مبارزه با مواد مخدر این کشور همکاری نزدیکی داشته باشند (Kuchins and Sanderson, 2013: 17).

می‌توان گفت که هر یک از دولت‌های آمریکا با هدف برآورده‌ساختن منافع این کشور در آسیای مرکزی، طرح‌های خود را به‌شکلی دنبال کرده‌اند و دولت باراک اوباما نیز با هدف حفظ سمت‌وسوی عمومی و تداوم سیاست‌های ایالات متحده، تلاش‌های خود را بر اجرایی‌کردن سه برنامه اصلی متمرکز کرده است: شبکه انتقال شمالی، جاده ابریشم جدید و طرح‌های مبارزه با مواد مخدر در آسیای مرکزی. همه این موارد نشان‌دهنده تلاش واشنگتن برای پیدا کردن جای پا در آسیای مرکزی است که خود این برنامه‌ها در بسیاری از جهت‌ها در تضاد با منافع ملی مسکو، تهران، و پکن است.

چالش‌های پیش روی آمریکا در آسیای مرکزی

چالش‌های متعددی از ابعاد داخلی منطقه گرفته تا سطوح منطقه‌ای دامن‌گیر حضور مؤثر آمریکا برای اعمال نفوذ و برآورده‌ساختن منافعش در آسیای مرکزی وجود دارد. وضعیت جغرافیایی منطقه، اسلام‌گرایی افراطی و مسئله تروریسم، بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی و رهبران مخالف مردم‌سالاری از جمله مشکلات داخلی محسوب می‌شوند که حضور آمریکا در آسیای مرکزی را با چالش مواجه ساخته است. برای نمونه، در مورد وضعیت جغرافیایی منطقه می‌توان گفت با توجه به فاصله جغرافیایی زیادی که آمریکا با این منطقه دارد و همچنین محصور در خشکی بودن آن، از دو جهت چالش‌های اساسی برای ایالات متحده

ایجاد کرده است: نخست، حضور آمریکا در منطقه نیازمند وجود پایگاه‌هایی است. موضوع دادن این پایگاه‌ها از سوی کشورهای منطقه، مدت‌زمان و هزینه اجاره آن‌ها و همچنین مخالفت‌های داخلی با در اختیار قراردادن پایگاه‌ها از مهم‌ترین مسائل آمریکا در این زمینه هستند؛ دوم، آسیای مرکزی محصور در خشکی است، بنابراین از راه زمین، انتقال منابع انرژی و حمل‌ونقل تجهیزات و همچنین مبادلات اقتصادی تنها از مسیر خطوط لوله و ساخت جاده امکان‌پذیر است. این وضعیت مسئله تسلط بر خطوط لوله و جاده‌ها را به وجود می‌آورد. در واقع، کشوری که بر این مسیرهای انتقالی و ارتباطی مسلط باشد، می‌تواند نقشی تعیین‌کننده در منطقه داشته باشد. همین مسئله سبب افزایش تنش و رقابت‌های منطقه‌ای به‌ویژه میان کشورهای منطقه از یک‌سو و قدرت‌های صاحب نفوذ همچون آمریکا، روسیه و چین از سوی دیگر شده است. به هر حال خطوط انتقالی و ارتباطی تنها به معادله‌های اقتصادی مربوط نمی‌شود، بلکه کشوری که بتواند بر این خطوط مسلط شود در واقع نقشی تعیین‌کننده در معادلات ژئوپلیتیک و سیاسی منطقه نیز خواهد داشت. بنابراین، وضعیت جغرافیایی منطقه یکی از موانع و عوامل چالش‌برانگیز برای ایالات متحده است (Yang, 2008: 14-15).

چالش دیگر وجود قدرت‌های رقیب منطقه‌ای و منافی است که آن‌ها برای خود در منطقه ترسیم کرده‌اند. دو رقیب مهم آمریکا در منطقه روسیه و چین هستند که نه تنها در آسیای مرکزی، بلکه در بسیاری از مسائل مهم جهانی از رویکردها و مواضعی هم‌سو با آمریکا برخوردار نیستند. در مورد روسیه می‌توان گفت که این کشور نسبت به پایگاه‌های نظامی آمریکا در منطقه حساس است و همواره تلاش کرده است تا از راه فشار آوردن به کشورهای منطقه، هزینه نزدیکی به ایالات متحده را افزایش دهد تا این کشورها به روسیه تمایل دوباره پیدا کنند و خلأ قدرت به‌وجود آمده پس از فروپاشی اتحاد شوروی را جبران کند. بنابراین، درگیری آمریکا و روسیه بر سر منافع در این منطقه یکی از شاخص‌های تعیین‌کننده آینده منطقه به‌شمار می‌رود. شایان توجه اینکه قدرت کنونی روسیه را نباید با اتحاد شوروی مقایسه کرد؛ اما این کشور از تمام ظرفیت‌های خود استفاده می‌کند تا از نفوذ آمریکا در منطقه بکاهد (Burwell and Cornell, 2012: 50-70).

آمریکا و روسیه خواستار تأمین حداکثری منافع خود در این منطقه هستند. از مهم‌ترین این منافع برای روسیه حفظ نفوذ خود در منطقه است که میراث دوران اتحاد شوروی است. روسیه آسیای مرکزی را حیاط‌خلوت خود می‌داند و به هیچ وجه نفوذ بالای آمریکا در منطقه را تحمل نمی‌کند. از دیگر منافع روسیه می‌توان به تلاش برای انحصار در حوزه انتقال انرژی و استفاده از منابع انرژی منطقه برای تأمین حداکثری منافع خود اشاره کرد (Muzalevsky, 2009: 12-14). چین، دیگر قدرت مهم در آسیای مرکزی است که تا حدود زیادی منافع آن با

منافع روسیه در آسیای مرکزی هم‌سو است؛ زیرا هر دو کشور خواستار کم‌شدن حضور و نفوذ ایالات متحده در این منطقه هستند. برای چین توجه اصلی در منطقه جلوگیری از تبدیل شدن و استفاده از کشورهای منطقه به پایگاهی برای به‌کارگیری فشار بر مرزهای غربی چین چه به‌صورت استفاده آن به‌وسیله برخی جدایی‌طلبان ایغور و چه بهره‌برداری از آن به‌وسیله قدرت‌های خارجی است. همچنین آسیای مرکزی برای چین صحنه‌ای برای جلوگیری از گسترش نفوذ آمریکا است. از این جهت همراهی و اشتراک نظر خوبی با روسیه دارد که تبلور آن در گستره همکاری‌های در حال افزایش پیمان شانگهای نمایان است. روسیه و چین، با وجود رقابت‌های موجود بین خودشان در جنبه‌های گوناگون، در بیشتر موارد - به‌ویژه در مورد سازمان همکاری شانگهای - در زمینه جلوگیری از نفوذ آمریکا در منطقه اشتراک نظر دارند. در این رابطه، بیش از هر چیز می‌توان سازمان همکاری شانگهای را به‌عنوان یک نمونه مطرح کرد. به باور گروهی از تحلیل‌گران، سازمان شانگهای با وجود هدف‌های اعلامی خود و در کنار سایر سیاست‌های مورد توجه، از ابتدای شکل‌گیری در اساس یک سازمان ضدآمریکایی بوده و در بیانیه‌های رسمی خود سیاست‌هایی از آمریکا را محکوم کرده است که حتی به آسیای مرکزی ارتباط هم ندارند؛ مانند سپر دفاع موشکی. موضوع مخالفت با افزایش حضور آمریکا در منطقه، نه تنها چین را با روسیه در منطقه آسیای مرکزی پیوند داده است، بلکه موجب پیوند این کشور با خود جمهوری‌های آسیای مرکزی نیز شده است (Hall, 2012: 7-8).

نتیجه

منطقه آسیای مرکزی از چند جهت برای ایالات متحده اهمیت اساسی دارد: نخست، این منطقه به‌عنوان یکی از مراکز اصلی رشد اسلام‌گرایی افراطی و رویش تروریسم محسوب می‌شود؛ دوم، این منطقه ذخائر فراوان انرژی دارد؛ سوم، این منطقه با رقابت سنتی آمریکا همچون چین و روسیه هم‌جوار است. ترکیبی از این عوامل، بیانگر این است که منطقه آسیای مرکزی برای آمریکا اهمیت بالایی ژئوپلیتیکی دارد. به این شکل که استقرار آمریکا در منطقه می‌تواند ضمن مبارزه با عامل نخست و تأمین عامل دوم، از یک‌سو به گسترش نفوذ این کشور و از سوی دیگر به کنترل و مقابله با نفوذ رقابت سنتی‌اش منجر شود. از این رو، ایالات متحده به‌دنبال فرصتی بود تا مقدمات حضور بلندمدت خود را در منطقه فراهم کند. رویداد تروریستی ۱۱ سپتامبر و جنگ علیه تروریسم القاعده و طالبان با عنوان عملیات آزادی پایدار توجیه نظری لازم را برای این حضور فراهم کرد.

این راهبرد از ابتدای قرن بیست‌ویکم در سیاست خارجی آمریکا پایدار مانده است؛ اما چیزی که تغییر کرده است روش‌های اجرایی بوده است که بوش و اوباما برای

برآورده شدن این هدف‌ها در دستور کار خود قرار داده‌اند. در دوره نومحافظه‌کاران به نظامی‌گری همچون استقرار پایگاه‌های نظامی در این منطقه، ارائه کمک‌های مالی و نظامی و فروش تسلیحات توجه بیشتری شد که به تثبیت حضور مستقیم آمریکا در آسیای مرکزی منتهی شد؛ اما هم‌زمان با استقرار دولت مرکزی در افغانستان و در سال‌های پایانی دهه اول قرن بیست و یکم، از توجیه‌پذیری ادامه حضور نظامی آمریکا در منطقه به دلیل ظهور و بروز چالش‌های متعدد کاسته شد. از این‌رو، دولت اواما که از همان آغاز کار با فشارهای فراوانی از داخل و خارج برای خروج نیروها از آسیای مرکزی مواجه شد، به فکر سیاست‌های جایگزینی همچون تحکیم روابط سیاسی- امنیتی با کشورهای منطقه به جای حضور نظامی مستقیم و ایجاد زیرساخت‌هایی برای پیوند زدن منافع ایالات متحده و کشورهای منطقه افتاد. طرح‌هایی همچون شبکه توزیع شمالی، جاده ابریشم جدید و طرح مبارزه با مواد مخدر در این منطقه راه‌هایی هستند که با وجود هزینه بسیار زیاد برای آمریکا، منافع این منطقه و آسیای مرکزی را بهم پیوند زده و به ایجاد روابط ساختارمند و بلندمدت میان این دو و گسترش نفوذ آمریکا در این منطقه کمک کرده است. البته میزان موفقیت آمریکا در برآورده ساختن هدف‌های خود در آسیای مرکزی تا حدود زیادی به چگونگی مواجهه این کشور با چالش‌هایی همچون وضعیت جغرافیایی محصور در خشکی منطقه، افراطی‌گری اسلامی و تروریسم و حضور قدرت‌های رقیب منطقه‌ای همچون چین و روسیه بستگی دارد.

منابع

الف) فارسی

۱. امیدوارنیا، محمدجواد (۱۳۸۳)، «استراتژی آمریکا در سرزمین‌های اوراسیا»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، دوره ۱۲، شماره ۴۵، صص ۷۷-۶۳.
۲. رفیع، حسین، دیان جانباز و آمنه شیرخانی (۱۳۸۷-۸۸)، «آسیای مرکزی: منطقه‌ای پویا برای فعالان امنیتی»، سال ۲، شماره ۳، صص ۷۶-۶۱.
۳. کولایی، الهه (۱۳۸۴)، **بازی بزرگ جدید در آسیای مرکزی: زمینه‌ها و چشم‌اندازها**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
۴. مرشایمر، جان جی (۱۳۸۸)، **تراژدی سیاست خارجی قدرت‌های بزرگ**، ترجمه غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

(ب) انگلیسی

1. Berman, Ilan (2004), "The New Battleground: Central Asia and the Caucasus", **The Washington Quarterly**, Vol. 28, No. 1, pp. 59-69.
2. Blank, Stephen (2008), "The Strategic Importance of Central Asia: an American View", **US Army War College Quarterly**, Vol. 38, No. 1, pp. 73-87.
3. Burghart, Dan (2007), "The New Nomads? The American Military Presence in Central Asia", **Central Asia-Caucasus Institute and Silk Road Studies Program**, Vol. 5, No. 2, pp. 5-19.
4. Burwell, Frances G. and Svante E. Cornell (2012), "The Transatlantic Partnership and Relations with Russia", **Institute for Security and Development Policy**, Atlantic Council, pp. 20-70.
5. Clark-Sestak, Susan L. (2003), "U.S. Bases in Central Asia", **Institute for Defense Analyses (IDA)**, Available at: <http://www.dtic.mil/get-tr-doc/pdf?AD=ADA419977>, (Accessed on: 28/11/2017).
6. Cornell, Svante (2004), "NATO after Enlargement: Shifts Emphasis to Central Asia and the Caucasus", **NIASnytt**, Vol. 4, No. 14, pp. 21-31.
7. Dunn, Arthur (2012), "NATO in Central Asia", **European Dialogue**, Available at: <http://eurodialogue.org/nato/NATO-in-Central-Asia>, (Accessed on: 12/8/2013).
8. Fenenko, Alexei (2012), "Obama's Central Asian Strategy", **Russian International Affairs Council**, Available at: <http://russiancouncil.ru/en/inner>, (Accessed on: 8/8/2013).
9. Garibov, Azad (2013), "The US in Central Asia: Still an Important Balancer?", Published by JTW, **Turkish Think Tank International Strategic Research Organization (USAK)**, p. 21, Available at: <https://eurasianhub.com/2013/05/31/the-us-in-central-asia-still-an-important-balancer/>, (Accessed on: 28/5/2013).
10. Gleason, Gregory (2006), "The Uzbek Expulsion of U.S. Forces and Realignment in Central Asia", **Problems of Post-Communism**, Vol. 53, No. 2, pp. 49-60.
11. Hall, Lindley, (2012), **Geography 571 and Rees 510 Topics in Cultural Geography: Understanding Central Asia**, University of Kansas.
12. Hynek, N. (2010), "Missile Defense Discourses and Practices in Relevant Modalities of 21st-Century Deterrence", **Security Dialogue**, Vol. 41, No. 12, pp. 435-459.
13. Kucera, Joshua (2012), "U.S. Military Aid to Central Asia: Who Benefits?", **Central Eurasia Project**, Occasional Paper Series, Vol. 7, No. 6, pp. 1-40.
14. Kuchins, Andrew and Tom Sanderson (2013), "Northern Distribution Network (NDN)", **Center for Strategic and International Studies (CSIS)**, Available at:

- <http://csis.org/program/northern-distribution-network-ndn>, (Accessed on: 18/8/2013).
15. Kurečić, Petar (2010), "The New Great Game: Rivalry of Geostrategies and Geoeconomies in Central Asia", **Hrvatski Geografski Glasnik**, Vol. 72, No. 1, pp. 21-48.
 16. Labs, Eric (1997), "Beyond Victory: Offensive Realism and the Expansion of War Aims", **Security Illinois**, Vol. 6, No. 8, pp. 1-49.
 17. Laruelle, Marlène (2012), "US Central Asia Policy: still American Mars Versus European Venus?", **EUCAM Policy Brief**, No. 26, pp. 1-6.
 18. Lazarus, Allison (2012), "The Northern Distribution Network and Withdrawal from Afghanistan", **The Yale Review of International Studies**, Available at: <http://yris.yira.org/comments/752>, (Accessed on: 17/8/2013).
 19. Lee, Graham (2012), "The New Silk Road and the Northern Distribution Network: a Golden Road to Central Asian Trade Reform?", **Open Society Foundation**, Occasional Paper Series, No. 8, pp. 1-48.
 20. Mankoff, Jeffrey (2013), "The United States and Central Asia after 2014", **Center for Strategic and International Studies**, Available at: <http://www.csis.org>, (Accessed on: 10/8/2013).
 21. Muzalevsky, Roman (2009), "Russia's Strategy in Central Asia: an Analysis of Key Trends", **Yale Journal of International Affairs**, Vol. 7, No. 6, pp. 5-17.
 22. Olikier, Olga and David A. Shlapak (2005), "US Interests in Central Asia; Policy Priorities and Military Roles", **The Public Service of the Rand Corporation**, Available at: www.rand.org, (Accessed on: 10/6/2016).
 23. Patil, Rajendra and Dharmesh Dandekar (2013), "The US New Silk Route to Manage Asia", **Business India International**, Vol. 5, No. 1, pp. 9-20.
 24. Rywkin, Michael (2011), "What is Central Asia to US?", **American Foreign Policy Interests**, Vol. 33, No. 5, pp. 222-229.
 25. Shelala II, Robert M., Nori Kasting, Sam Khazai and Sean Mann (2012), "US and Iranian Strategic Competition: The Impact of Afghanistan, Central Asia, and Pakistan", **Center for Strategic and International Studies**, Available at: http://csis.org/files/publication/120312_Iran_Chapter_X_AfPakCentAsia_AHC.pdf, (Accessed on: 20/5/2016).
 26. Trilling, David (2011), "Northern Distribution Nightmare", **Foreign Policy**, Available at: http://www.foreignpolicy.com/articles/2011/12/06/afghanistan_resupply_nato_ndn, (Accessed on: 18/8/2013).
 27. Yang, Chi-Lin (2008), "A Critique of American Policies toward Central Asia", **Chang Gung Journal of Humanities and Social Sciences**, Vol. 1, No. 2, pp. 333-355.

-
28. Zenn, Jacob (2013), “What Option for US Influences in Central Asia after Manas?”, **Central Asia-Caucasus Institute**, Available at: <http://old.cacianalyst.org/?q=node/5937>, (Accessed on: 20/8/2013).